

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال هفتم، شماره دوم - تابستان ۱۳۹۰

صص ۷۱ - ۱۰۴

گزارهٔ ایران در روابط آمریکا و چین ۱۹۹۱-۲۰۰۹

دکتر سیدمحمد کاظم سجادیپور^۱ - (دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه)

دکتر شهروز شریعتی - (استادیار علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۵

چکیده

این مقاله می‌کوشد تا موضوع ایران را در روابط ایالات متحده و چین، پس از پایان جنگ سرد، مورد ارزیابی قرار دهد و به این پرسش پاسخ دهد که موضوع ایران در روابط آمریکا و چین پس از پایان جنگ سرد تا کنون چه جایگاهی داشته است و چگونه مدیریت می‌شود. برای نیل به این منظور، ابتدا ذهنیت استراتژیک آمریکا نسبت به امنیت بین‌المللی از دوران بعد از جنگ سرد بررسی می‌شود و سپس نگرش امنیتی آمریکا به ایران تجزیه و تحلیل شده است. این مقاله همچنین ضمن بررسی نگرش امنیت بین‌المللی رهبران چین کوشیده است تا عناصر این نگرش و از جمله نگاه چین را به جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل به همراه رفتار چین در نهادهای مربوط به امنیت بین‌المللی شناسایی کند. و سرانجام با در نظر گرفتن این دو مجموعه نگرش، مثلث روابط ایران، آمریکا و چین را در کانون تحلیل قرار دهد. برآیند تحلیل داده‌ها، با بهره‌گیری از نظریه روابط بین‌المللی ثبات هژمونیک آن است که چین با وجود مخالفت با سامانه و نظام قدرت در جهان، در سیاست اعلامی، در حوزه سیاست‌های عملی، در مسایل کلیدی امنیت بین‌المللی با ایالات متحده محتاطانه همراهی کرده است. چین با ده قطعنامه کلیدی در بحران عراق در دهه ۹۰ و تمامی قطعنامه‌های شورای امنیت در پروندهٔ هسته‌ای، علیه ایران را همراهی کرده است. همراهی

چین با آمریکا متأثر از مناسبات گسترده اقتصادی و گفتگوهای استراتژیک واشنگتن و پکن است. برآیند چنین وضعیتی محدود شدن روابط چین با ایران به حوزه‌های اقتصادی و انرژی و همکاری چین با آمریکا در حوزه‌های مربوط به امنیت بین‌المللی از جمله پرونده هسته‌ای ایران است و به نظر می‌رسد در روابط پکن - تهران عنصر روابط پکن - واشنگتن برجسته باشد.

واژگان کلیدی: ایران، آمریکا، چین، سیاست خارجی، امنیت بین‌المللی

۱- مقدمه

پایان نظام بین‌المللی مبتنی بر جنگ سرد، سرآغاز تحولات جدیدی در روابط بین‌الملل بوده است که بخش بسیاری از مفاهیم و مسائل آن متفاوت از مسائل دوران جنگ سرد به شمار می‌رود. از این زاویه یکی از مهم‌ترین مسائل در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد و ایجاد محیطی جدید در سطح جهانی است که به نوعی همه اجزای نظام بین‌الملل را از این محیط متأثر می‌سازد.

این محیط جدید همچنین توانسته است تاثیر بسزایی را بر مقوله امنیت ملی دولت - ملت‌ها گذارد و با ایجاد تعامل متقابل امنیت داخلی، امنیت منطقه‌ای و امنیت بین‌المللی، وضعیت نهایی امنیت یک دولت را تعیین کند. از سوی دیگر، تحولات پس از جنگ سرد از طریق بازتعریف امنیت از موضوعی سخت‌افزاری به موضوعی نرم‌افزاری موجب شده است تا کشورها موضوعاتی نظیر افزایش کارایی و بهره‌وری اقتصادی، تبادلات بیشتر تجاری، افزایش جذب سرمایه‌گذاری خارجی و افزایش تولید ناخالص ملی را به عنوان عوامل جدید امنیت‌زا در محیط بین‌المللی تلقی کنند. در این میان جمهوری خلق چین، که در سال‌های واپسین جنگ سرد و با اتخاذ سیاست درهای باز به تدریج اولویت‌های خود را از مسائل سیاسی به مسائل اقتصادی در سیاست خارجی تبدیل کرده بود، با بهره‌گیری از فضای حاصل از پایان جنگ سرد نیز به تداوم این رویکرد پرداخت و توانست شاخص‌های قدرت اقتصادی خود را به نحو چشمگیری افزایش دهد. این امر به گونه‌ای است که رشد

اقتصادی چین می‌تواند موجبات تبدیل شدن این کشور، به عنوان یک قدرت مسلط منطقه‌ای و در نهایت ابرقدرت جهانی را فراهم سازد.

در این راستا مرور برخی از شاخص‌های اقتصادی چین طی سال‌های اخیر بیانگر این نکته است که اقتصاد چین طی چند سال گذشته حتی نرخ رشد اقتصادی بالای ده درصد را نیز تجربه کرده است و سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور نیز از هنگام آغاز اتخاذ سیاست درهای باز و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی در سال ۱۹۷۹ تا سال ۲۰۰۹ به رقمی بیش از ۸۵۰ میلیارد دلار رسیده است (China daily: 3/10/2009). جمهوری خلق چین با جذب بیش از ۹۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی فقط در سال ۲۰۰۹ با اختلافی بسیار و بالاتر از کشورهای تایوان، ژاپن، آمریکا، کره جنوبی، انگلستان و آلمان در رتبه نخست کشورهای قرار گرفت که توانسته بودند بیشترین سرمایه‌گذاری خارجی را جذب کنند (US-China Business Council Report, 2010).

افزون بر این جمهوری خلق چین با ۲۴۰۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی در سال ۲۰۰۹ میلادی،

اکنون حدود یک چهارم از مجموع

ذخایر ارزی دنیا را در اختیار دارد

(IMF See :Report, 2010). بانک مرکزی چین که حدود ۷۰ درصد از دارایی خود را به صورت دلار و اسناد خزانه‌داری آمریکا نگاهداری می‌کند در صورت تجدید نظر در این سیاست و عرضه ناگهانی اوراق مذکور برای تبدیل آنها به دارایی‌های مطمئن می‌تواند ضربه بزرگی به اقتصاد آمریکا وارد کند (WashingtonPost: 10/1/2007). در همین حال، مطابق گزارش سال ۲۰۱۰ وزارت بازرگانی چین، این کشور در سال ۲۰۰۹ با عبور از آلمان برای نخستین بار به بزرگ‌ترین صادرکننده جهان تبدیل شد

(China Daily: 8/1/2010). که مجموع این شواهد از قدرت چین در قرن ۲۱ خبر می‌دهد. با این وجود قدرت‌گیری چین در معادلات جهانی در حالی صورت می‌پذیرد که برخی از مقامات آمریکایی نظیر «کریستوفر هیل»^۱ با وجود اذعان به تأثیرات مثبت رشد اقتصادی چین در مستحیل شدن این کشور در ساختار اقتصاد سرمایه‌داری بر این باورند که نیازهای رو به تزاید چین به انرژی و دیگر منابع می‌تواند این کشور را به مانعی بر سر تلاش‌های آمریکا در آنچه واشنگتن تقویت هنجارها و رفتارهای قابل قبول می‌داند، تبدیل کند. این افراد همچنین معتقدند تمایل چین به سرمایه‌گذاری و تجارت با کشورهای نظیر ایران منافع ملی آمریکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این در حالی است که به ویژه پس از روی کار آمدن دولت اوباما، بخش دیگری از مقامات آمریکایی نظیر «رابرت زولیک»^۲ بر این باورند که گفتگوهای راهبردی آمریکا و چین می‌تواند تضمین‌کننده تداوم نظم موجود جهان به شمار رود و توازن قوا را به ویژه در منطقه حساس خاورمیانه حفظ کند. در چنین شرایطی نحوه تعامل چین و آمریکا فرصت‌ها و تهدیداتی را فراروی جمهوری اسلامی ایران قرار می‌دهد که بررسی این شرایط به ویژه فهم این نکته که ایران در روابط چین و آمریکا چه جایگاهی دارد، می‌تواند به عنوان عامل موثر در تصمیم‌سازی‌های راهبردی ایران در نظر گرفته شود. چالش‌های فراروی ایران در این ارتباط به ویژه از این منظر حائز اهمیت است که جمهوری اسلامی در شرایط فعلی برای خنثی کردن تهدیدات مستقیم و غیرمستقیم آمریکا ناگزیر از افزایش رابطه، دوستی و یا حتی اتکا به قدرت‌هایی است که به نظر می‌رسد دست کم بخشی از منافع خود را در حوزه‌هایی متفاوت و متقابل با منافع آمریکا تعریف می‌کنند.

1. Christopher Robert Hill

2. Robert Bruce Zoellick

بر اساس آنچه که گفته شد و از این زاویه این پرسش اصلی مطرح است که مسئله ایران در مناسبات آمریکا و چین چگونه از سوی رهبران واشنگتن و پکن، نگاه و مدیریت می‌شود؟

در پاسخ به این پرسش، فرضیه این مقاله ناظر بر آن است که درک عنصر ایران در روابط آمریکا و چین با شناخت برآیند حاصل از فهم ذهنیت آمریکا در قبال تحولات امنیت بین‌المللی از یک سو و فهم ذهنیت نخبگان چینی در قبال شرایط بین‌المللی از سوی دیگر امکان‌پذیر است. سیر تبیین مسائل و پاسخ به پرسش‌ها در صورت‌بندی مقاله در قالب سه بخش مستقل پیگیری خواهد شد که در بخش نخست نگاه آمریکا به ایران در چارچوب راهبرد امنیت بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش دوم امنیت بین‌المللی و جایگاه ایران از دیدگاه رهبران چین پس از جنگ سرد بررسی می‌شود و سرانجام بخش سوم به موضوع جایگاه ایران در روابط راهبردی چین و آمریکا خواهد پرداخت. در نهایت نیز جمع‌بندی و یافته‌های پژوهش ارائه خواهد شد.

۲. مباحث نظری

۱-۲- راهبرد امنیت بین‌المللی آمریکا

فهم کنش و واکنش بین چین و آمریکا در رابطه با ایران بدون شناخت نگرش امنیتی آمریکا در دوران پس از جنگ سرد و چگونگی جایگاه ایران در این نگرش امکان‌پذیر نیست، بر این اساس نگاه آمریکا به امنیت بین‌المللی پس از جنگ سرد، منابع تهدیدات احتمالی جمهوری اسلامی ایران علیه این امنیت و تدبیر علیه تهدیدات مذکور از اهمیت بسزایی برخوردار می‌شود که در این بخش به آن پرداخته خواهد شد. ایالات متحده بر هر دو کشور ایران و چین فشارهای اقتصادی و دیپلماتیک نسبتاً مشترکی وارد کرده است. هر دو کشور از سوی آمریکا به نقض

حقوق بشر متهم شده‌اند. با این حال آمریکا در مورد چین محتاط‌تر عمل کرده و با این قدرت آسیایی، سیاست «مشارکت استراتژیک» را پیش گرفته است. اما در مورد ایران، ایالات متحده سیاست رویارویی بر اساس تحریم‌های اقتصادی را به اجرا گذاشته است (عزتی، یزدان پناه، ۱۳۸۶: ۷۵).

۱-۱-۲- نگرش آمریکا به امنیت بین‌المللی پس از جنگ سرد

بحث دربارهٔ امنیت بین‌المللی و آمریکا بی‌تردید یکی از راهبردی‌ترین موضوعات برای همه بازیگران سیاست جهانی است و در این راستا برآیند پاسخ به دو پرسش بنیادین، روشن کننده ابعاد پایه‌ای و کلیدی رابطه آمریکا و امنیت بین‌المللی است. نخست آنکه آمریکا امنیت بین‌المللی را چگونه می‌بیند و در عرصهٔ امنیت بین‌المللی چگونه عمل می‌کند و دوم آنکه دیگر بازیگران جایگاه آمریکا را در امنیت بین‌المللی چگونه می‌بینند و چه رفتاری در قبال آمریکا دارند؟ هرچند پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند از مناظر مختلف صورت پذیرد اما به نظر می‌رسد با بهره‌گیری از نظریهٔ ثبات هژمونیک می‌توان به درک جامع‌تری از تحولات جهان پس از جنگ سرد نائل شد. تئوری «ثبات هژمونیک» در روابط بین‌الملل از زیرشاخه‌های مکتب واقع‌گرایی است و مطابق آن، جریان منظم و باثبات اقتصاد بین‌المللی لیبرال مستلزم مدیریت یک قدرت برتر است. از این دیدگاه قدرت هژمون از یک سو دارای قابلیت‌های اقتصادی، همراه با سطح بالایی از نیروی نظامی و نفوذ ایدئولوژیک است و از سوی دیگر، مروج فعال اقتصاد لیبرال در عرصهٔ بین‌الملل است. مطابق این نظریه، جریان آزاد اقتصاد بین‌الملل تابع معادلات قدرت خواهد بود و با دست نامرئی تحقق نمی‌یابد. بدین ترتیب آنچه نظریه‌پردازان این تئوری تصریح می‌کنند آن است که قدرت هژمون برای تداوم ثبات سیستمی، از سویی ضمن جلب رضایت دولت‌های ضعیف‌تر بالاخص قدرت‌های درجه دوم، به اعمال مقررات اقتصاد لیبرال می‌پردازد و از سوی دیگر بر حسن اجرای این مقررات نظارت دارد

(Bromley, 2005: 223). طبق نظریه ثبات هژمونیک، رهبر هژمون باید دارای شرایطی باشد که مهمترین آنها از نظر «سایمون بروملی» عبارتند: ترویج اقتصاد بازار آزاد و لیبرال در برابر اقتصادهای حمایتی؛ کنترل بر منابع انرژی و مواد خام بازار از جمله منابع نفتی جهان؛ برتری تسلیحاتی و تفوق نظامی یکجانبه در نظام بین‌الملل؛ جلوگیری از پیدایش «رقبای همتا» در عرصه نظام بین‌الملل (Bromley, 2005: 224). بر اساس آنچه گفته شد، هژمونی، مستلزم پشتوانه مادی و منابع کافی قدرت است و در حال حاضر نیز به نظر می‌رسد ایالات متحده از این منظر به امنیت بین‌المللی می‌نگرد. با وجود آنچه گفته شد، فهم امنیت بین‌المللی از منظر رهبران آمریکا پس از جنگ سرد دست‌کم مستلزم توجه به دو مقوله دیگر است. مقوله نخست که آن را می‌توان «عدم اطمینان»^۱ توصیف کرد، ناظر بر این نکته است که رهبران آمریکا بر خلاف دوران جنگ سرد، اینک به واسطه ابهام در ماهیت و عملکرد «دشمن»، در ارزیابی تهدیدات راهبردی و پاسخگویی به آنها با درجه بالایی از عدم قطعیت مواجه هستند. نکته دوم که آن را می‌توان به «امنیتی‌سازی»^۲ تعبیر کرد، مبین این نکته است که امنیت در دوره پس از جنگ سرد بیش از هر زمان دیگر به مقوله‌ای ذهنی مبدل شده است. به عبارت بهتر در سال‌های معاصر اینکه چه پدیده‌ای امنیتی محسوب می‌شود فقط با واقعیت‌های ملموس و محسوس بیرونی سروکار ندارد و اینکه چه پدیده‌ای امنیتی می‌شود بستگی تام به برداشت‌ها، نگرش‌ها و پردازش‌های نخبگان حکومت‌ها دارد و آنها هستند که با نظریه پردازان، پدیده‌های سیاسی و اجتماعی را ماهیت امنیتی می‌بخشند و برخی شخصیت‌ها و کشورها را تبدیل به مظاهر نفرت‌انگیز و امنیت‌زدا می‌کنند (سجادپور،

1. Uncertainty

2. Securitization

۱۳۸۶: ۱۲-۱۳) بر این اساس و در این چارچوب می‌توان عناصر ذهنیتی آمریکا در قبال ایران را به قرار ذیل دانست:

۲-۱-۲- منابع تهدید ایران علیه امنیت بین‌المللی آمریکا

ایران پس از انقلاب اسلامی، پیوسته برای آمریکا یک نگرانی امنیتی محسوب شده و در چارچوب ذهنیت امنیتی آمریکا، ایران تهدیدی علیه منافع امنیتی این کشور قلمداد می‌شود. کیفیت و میزان تهدید ایران، افزون بر اثرپذیری از روابط دوجانبه آمریکا و ایران به ماهیت نظام بین‌الملل و فعل و انفعالات بین بازیگران جهانی وابسته است. از این منظر دو سیستم بین‌المللی جنگ سرد و پس از جنگ سرد باید مورد توجه قرار گیرد. در دوره جنگ سرد اصلی‌ترین تهدید جهانی علیه ایالات متحده، خطر کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی بود. هر چند که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و پدیده گسترش اسلام سیاسی در خاورمیانه توانست نظام بین‌الملل و ذهنیت امنیتی را در دوره جنگ سرد مورد چالش قرار دهد، اما کم و بیش کانون و مرکز ثقل‌های امنیتی در چارچوب نظام بین‌الملل در قالب رقابت‌های استراتژیک و ایدئولوژیک آمریکا و شوروی تعریف می‌شد و ایران فقط به منزله تهدیدی به شمار می‌رفت که بر تهدیدات وضع موجود در جنگ سرد به نحوی افزوده شده بود.

در همین حال پایان جنگ سرد موجب دگرگونی ساختاری در ذهنیت امنیتی آمریکا شد و الگوهای جدیدی برای پاسخ به این پرسش که منابع تهدید امنیت آمریکا در دوره نوین کدامند عرضه شد. در این الگو ضمن حفظ تداوم تهدید ایران که در پی انقلاب اسلامی و تحولات یک دهه آن در مناطق پیرامونی ایران برای آمریکا پدید آمده بود، نگرش امنیتی آمریکا به سمتی سوق پیدا کرد که تهدید ایران عمیق‌تر و جدی‌تر شد. در بطن نگرش نوین امنیتی آمریکا این ارزیابی ارائه شد که دیگر جنگ بین قدرت‌های بزرگ بین‌المللی محتمل نخواهد بود و تهدیدات جدید

امنیت بین‌المللی از پدیده‌هایی چون «تروریسم»، «گسترش سلاح‌های کشتار جمعی»، دولت‌های «ورشکسته»^۱، دولت‌های «هنجارشکن»^۲ یا ترکیبی از آنها نشأت خواهد گرفت. به عبارت دیگر، رهبران ایالات متحده به این جمع‌بندی رسیدند که حفظ امنیت و هژمونی آمریکا پس از جنگ سرد در گرو مبارزه با این تهدیدات است و هر گونه مماشات با این قبیل تهدیدات به مثابه خدشه به جایگاه ایالات متحده در نظام بین‌الملل خواهد بود. بدین ترتیب تهدید استراتژیک جمهوری اسلامی ایران برای آمریکا که پس از وقوع انقلاب اسلامی، آمریکا و ایران را رویاروی یکدیگر قرار داده بود، بعد از پایان جنگ سرد عمق بیشتری در ذهنیت امنیتی آمریکا پیدا کرد و از نظر نخبگان استراتژیک آمریکا، جمهوری اسلامی ایران دربرگیرنده همه پدیده‌های تهدیدزای پس از جنگ سرد به شمار رفت. بر این اساس، هرچند که شدت، کیفیت و فوریت تهدید ایران در عرصه‌ها و ارزیابی‌های مختلف نهادهای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری آمریکا دارای تفاوت‌های معنادار بود اما در مجموع می‌توان وجه مشترک و نقطه اجماع همه ارزیابی‌های مذکور را در اجتناب ناپذیری تهدید ایران دانست. مجموعه این ارزیابی‌ها موجب شده است تا مقامات آمریکایی بر اساس ذهنیت تهدیدزایی که در آن کشور در ارتباط با ایران شکل گرفته است ضمن امنیتی کردن اقدامات جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌الملل، آن را به مواردی نظیر نقض حقوق بشر، تلاش برای تولید سلاح‌های کشتار جمعی، حمایت از گروه‌های تروریستی و برهم زدن هنجارهای بین‌المللی متهم سازند.

1. Failed States

2. Rogue states

۲-۱-۳- تدبیر تهدید ایران در سیاست خارجی ایالات متحده

برآیند آنچه در بالا گفته شد موید این نکته است که رهبران آمریکا معتقدند باید قدرت هژمون نظام بین‌المللی باشند و هیچگاه یک قدرت جهانی و منطقه‌ای نباید به حدی توسعه یابد که هژمونی آمریکا را در نظام بین‌المللی به چالش بکشاند. از این منظر رهبران آمریکا نه فقط در پی مهار چین و روسیه یا تقابل با حرکت‌های به زعم آنان رادیکال در ایران و خاورمیانه هستند بلکه می‌کوشند تا حدی به حفظ تفوق و برتری خود در فضای مأورای جو نیز بیافزایند. بدین ترتیب، با توجه به این نکته که جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر تنها دولت خاورمیانه است که به صورت رسمی با سیاست‌های آمریکا در منطقه خاورمیانه مخالفت می‌کند، بدیهی است تدبیر تهدید ایران در سیاست خارجی ایالات متحده نیز بر اساس تضعیف قدرت نظامی و اقتصادی ایران به هر نحو ممکن صورت بندی شده است. بخشی از راهبرد رهبران آمریکا برای مواجهه با تهدیدات ایران را می‌توان به صورت مشخص در اقدامات ذیل مورد ملاحظه قرار داد:

الف) معرفی دولت ایران به عنوان بخشی از محور شرارت: این رویکرد که به شیوه‌های مختلف از سوی رهبران نومحافظه‌کار آمریکا پس از انقلاب ایران پیگیری می‌شود ناظر بر این ادعا است که جمهوری اسلامی نظامی تروریستی و سرکوبگر است که می‌کوشد با دستیابی به سلاح هسته‌ای جهان را به ناامنی و آشوب سوق دهد. نقطه اوج این قبیل ادعاها را می‌توان در اظهارات بوش پسر در سخنرانی سالانه ۲۰۰۲ وی در کنگره آمریکا ملاحظه کرد که به وضوح با نامیدن ایران به عنوان بخشی از کشورهای موسوم به «محور شرارت»^۱، تهران را به تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی متهم کرد.^۲

1. Axis of Evil

2. See: www.whitehouse.gov/news/release/2002/01/20020129-11.html

ب) تحریم تجاری ایران: بخش دیگری از راهبرد آمریکا برای رفع تهدیدات ایران، در قالب تحریم‌های یکسویه و چندجانبه این کشور علیه ایران قابل ارزیابی است. در این راستا، وجود قوانینی نظیر «قانون تحریم ایران و لیبی» موسوم به «ایلسا»^۱ موجب شده است که از سال ۱۹۹۶ تاکنون، صدور تجهیزات حفاری و سرمایه‌گذاری‌های بالای بیست میلیون دلار در صنایع نفت و گاز ایران ممنوع و شرکت‌های متخلف نیز مشمول تحریم شوند (Schott, 1998: 3-4). در همین حال، تلاش دولت آمریکا برای تصویب تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران تاکنون موجب شده است که پنج قطعنامه (مصوب ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶)، (۱۷۳۷ (مصوب ۲۳ دسامبر ۲۰۰۶)، ۱۷۴۷ (مصوب ۲۴ مارس ۲۰۰۷)، ۱۸۰۳ (مصوب ۳ مارس ۲۰۰۸) و قطعنامه ۱۸۳۵ (مصوب ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۸) از سوی آن شورا علیه ایران صادر شود. این قبیل تحریم‌ها همچنین موجب شده است تا بسیاری از کشورهای جهان نیز با ملاحظه روابط خود با آمریکا محدودیت‌های بسیاری را در گسترش روابط با ایران داشته باشد.

ج) تحریم تسلیحاتی ایران: تحریم‌های تسلیحاتی بخشی دیگر از اقدامات استراتژیست‌های آمریکا برای مهار ایران بوده است و مقامات آمریکایی از این رهگذر می‌کوشند تا مانع از تقویت توان نظامی ایران شوند. مطابق آمار برخی منابع خبری، آمریکا از سال ۲۰۰۱ میلادی تاکنون بیش از ۴۰ شرکت در سراسر جهان را به اتهام فروش تسلیحات به ایران مورد تحریم قرار داده است که از میان این شرکت‌ها می‌توان به سه شرکت دولتی چینی، دو شرکت دولتی روسی اشاره کرد (Jin & Honggang, 2007: 33). در همین حال، مطابق گزارش خبرگزاری بلومبرگ دولت آمریکا از ماه اوت ۲۰۰۸ تا اکتبر ۲۰۰۹ نیز دست‌کم شش شرکت مالزیایی را به اتهام انتقال غیرقانونی اسلحه به ایران شناسایی و مجازات کرده است -

1. Iran & Libya Sanction Act (Aug/4,1996 & Aug/ 19, 1997)

(Blumberg, 17/9/2009). و این در حالی است که تاکنون تعدادی از شرکت‌های دولتی و غیردولتی با تابعیت سودانی، سوری، روسی، پاکستانی، مالزیایی و مکزیکی از سوی دولت ایالات متحده آمریکا تحریم شده‌اند (Jin & Honggang, 2007: 33).

د) تهدید نظامی ایران: هرچند رویکرد آمریکا مبنی بر تهدید نظامی ایران در دولت دموکرات باراک اوباما به میزان قابل توجهی در مقایسه با دولت جمهوری خواه بوش پسر تعدیل شده است، اما به نظر می‌رسد این رویکرد همچنان در دستور کار واشنگتن به عنوان ابزاری برای تهدید ایران باقی مانده باشد. در این راستا اوباما در پایان اجلاس گروه بیست که در سپتامبر ۲۰۰۹ در شهر «پیتسبورگ» برگزار شد با صراحت تأکید کرد که «هر چند هنوز مایل است از راه دیپلماتیک بحران اتمی جمهوری اسلامی را حل کند، اما ایالات متحده، گزینه نظامی را در مواجهه با ایران کنار نگذاشته است» (RFI, 26/9/2009). از سوی دیگر و به لحاظ عملی نیز آمریکا افزون بر حضور نظامی در عراق و افغانستان، در سال ۲۰۰۷ نیز ۹ رزم ناو آمریکایی با ۱۷ هزار تفنگدار دریایی با هدف نمایش قدرت آمریکا به ایران، عازم سواحل خلیج فارس شدند (USA Today, 23/9/2007). مطابق آنچه در مورد ملاحظات امنیتی و راهبردی آمریکا گفته شد، در ادامه ملاحظات راهبردی رهبران چین مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲-۲- نگرش چین به امنیت بین‌المللی پس از جنگ سرد

فهم نگرش چین به امنیت بین‌المللی پس از جنگ سرد می‌تواند به میزان قابل توجهی بیانگر نحوه نگرش چین به مسئله ایران باشد. سیاست خارجی و امنیتی چین به طور سنتی تحت تاثیر رهیافت عدم مداخله در مسائل بین‌المللی قرار دارد و دولتمردان چینی در دوره‌های مختلف تاریخی بیشتر ترجیح داده‌اند که با پرداختن

به مسایل داخلی توان کم تری را در عرصه کشمکش‌های جهانی مصرف کنند.^۱ بر این اساس چین بر خلاف اعضای دیگر شورای امنیت حساسیت، علاقه و تمایل کم تری به مداخله در بحران‌های منطقه‌ای از خود نشان می‌دهد و نه فقط در دوره جنگ سرد بلکه پس از آن نیز تاکنون به صورت رسمی وارد بلوک‌بندی‌های نظامی نشده است و هیچ‌گاه با مجموعه‌ای از کشورهای جهان پیمان‌های امنیتی و دفاعی به امضا نرسانیده است. چین از سال ۱۹۸۲ ضمن اعلام «انقلاب دوم» در این کشور و سخن از لزوم اتخاذ سیاست درهای باز، سه وظیفه مهم مردم چین را کوشش برای نوسازی سوسیالیسم، کوشش برای وحدت سرزمین مادری و مخالفت با توسعه‌طلبی و حفظ صلح جهانی عنوان کرده است (Wang, 1995: 109). در مجموع می‌توان گفت رهبران چین به ویژه مقارن با پایان جنگ سرد، توجه ویژه‌ای را به کاهش تنش در محیط بین‌المللی و توسعه روابط با دیگر کشورها و همچنین رعایت الزامات و هنجارهای بین‌المللی معطوف کرده‌اند که این توجه را می‌توان بیان آشکاری از عملگرایی موجود در سیاست خارجی چین و ضرورتی برخاسته از اصلاحات اقتصادی این کشور دانست. در این رهیافت که اکنون نیز از سوی رهبران نسل چهارم جمهوری خلق چین با جدیت در حال پیگیری است، دولت چین با حضور فعالانه در مجامع بین‌المللی و از جمله نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد و تأکید مداوم بر اصول همزیستی مسالمت‌آمیز (مشمول بر احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها، عدم تجاوز، عدم دخالت در امور داخلی، برابری و احترام به منافع متقابل و سرانجام همزیستی مسالمت‌آمیز که نخستین بار در توافق‌نامه چین و هند مورد تأکید قرار گرفت)، می‌کوشد تا چهره‌کشوری صلح‌طلب را در عرصه جهانی به نمایش گذارد (Zhou, 2005: 52-72).

۱. از این منظر بسیاری از متخصصان مسائل فرهنگ سیاسی و استراتژیک چین بر این باورند که دیوار چین نماد انزوای، درون‌گرایی و دورنگری ملت و دولت چین بوده است. نک: (Liping, 2009) و (Scobell, 2002)

وجود آنکه دارای بزرگ ترین ارتش جهان است، به استثنای اعزام نیروهای محدود به دارفور در سال ۲۰۰۷ طی نیم قرن گذشته همواره از اعزام نیروهای نظامی به خارج از مرزها پرهیز کرده است. اصل دیگری که در راهبردهای سیاست خارجی و دفاعی و امنیتی چین به ویژه در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس قابل مشاهده است، اقتصاد محور بودن و رئالیستی بودن سیاست‌های دفاعی-امنیتی چین و فاصله گرفتن تدریجی این سیاست‌ها از نگرش‌های ایدئولوژیکی بنیانگذاران انقلاب چین است. با توجه به این دو اصل، سیاست‌های دفاعی و امنیتی چین در خاورمیانه و خلیج فارس با مجموعه‌ای از بازیگران و دولت‌ها که دارای سیاست‌های امنیتی و دفاعی متقابل و حتی متعارض هستند، دارای روابط گسترده‌ای است و دیپلمات‌های چینی به ویژه با تأکید بر اصل اقتصاد توانسته‌اند با طرفین متخاصم در منطقه بدون ایجاد حساسیت‌های دیپلماتیک، روابط فعالانه‌ای را برقرار سازند. بدین ترتیب آنچنان که متخصصان مسائل داخلی چین نظیر «جیا لیپینگ»^۱ اذعان می‌کنند، ملاحظه می‌شود که به ویژه مقارن با پایان جنگ سرد، مفهوم «امنیت فراگیر»^۲ جایگزین مفهوم «امنیت نظامی» در برداشت رهبران چین از مقوله امنیت شده است و اگرچه هنوز موضوعاتی نظیر عوامل ایدئولوژیک و نظامی، نقش مهمی را در اذهان سیاستمداران چینی ایفا می‌کند، اما نقش عوامل اقتصادی در فرایند امنیت‌سازی به صورتی فزاینده و به شدت در حال افزایش است (Liping, 2009:107). بدین ترتیب، به نظر می‌رسد این قبیل ملاحظات، نگرش سیاستگذاران چین معاصر را نیز در قبال ایران نشان می‌دهد.

1. Xia Liping

2. Comprehensive Security

۲-۲-۱- جایگاه ایران در راهبرد امنیت بین‌المللی چین

جایگاه جمهوری اسلامی را در سیاست خارجی رهبران نسل چهارم جمهوری خلق چین، می‌توان در چارچوب سیاست‌های اقتصادی عمل‌گرای رهبران این کشور و «خط مشی چین در مناطق غربی» تفسیر کرد. به عبارت بهتر پایان جنگ سرد و چرخش‌هایی که در مقیاس وسیع در جغرافیای سیاسی جهان رخ داد به همراه تحولات داخلی منبث از روی کار آمدن نسل‌های سوم و چهارم رهبران چین، موجب شد تا چین راهی به مرکز آسیای مرکزی، غرب و جنوب آسیا پیدا کند و به این مناطق از دو منظر تأمین امنیت ملی و تأمین امنیت انرژی بنگرد (شفیعی، ۱۳۸۰: ۲۰۵). در همین حال، بررسی جایگاه ایران در سیاست خارجی چین پس از جنگ سرد و از منظر دیپلماسی دوجانبه دو کشور نیز بیانگر این نکته است که هر چند دو کشور روابط قابل قبولی با یکدیگر داشته‌اند. اما مناسبات آنها فقط در حوزه اقتصادی افزایش قابل قبولی داشته است. به عبارت بهتر مروری بر حجم مبادلات طرفین که در سال ۱۹۹۲ و مقارن با پایان جنگ سرد حدود ۲۰۰ میلیون دلار بود در پایان سال ۲۰۰۵ به حدود ۱۰ میلیارد دلار رسید و این رقم در پایان سال ۲۰۱۰ نیز حدود ۳۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود. با این وجود، در بررسی روابط کنونی ایران و چین توجه به این نکته ضروری است که هوچین تائو، رئیس جمهوری فعلی چین که به طور معمول مسافرت‌های زیادی را به نقاط مختلف جهان انجام می‌دهد، با وجود ابراز تمایل مداوم مقامات ایران به گسترش روابط با جمهوری خلق چین و سفر رئیس جمهوری ایران در سال ۲۰۰۷ به پکن برای حضور در اجلاس سازمان شانگهای، از سال ۲۰۰۲ تاکنون هیچ مسافرتی به ایران نداشته است.^۱

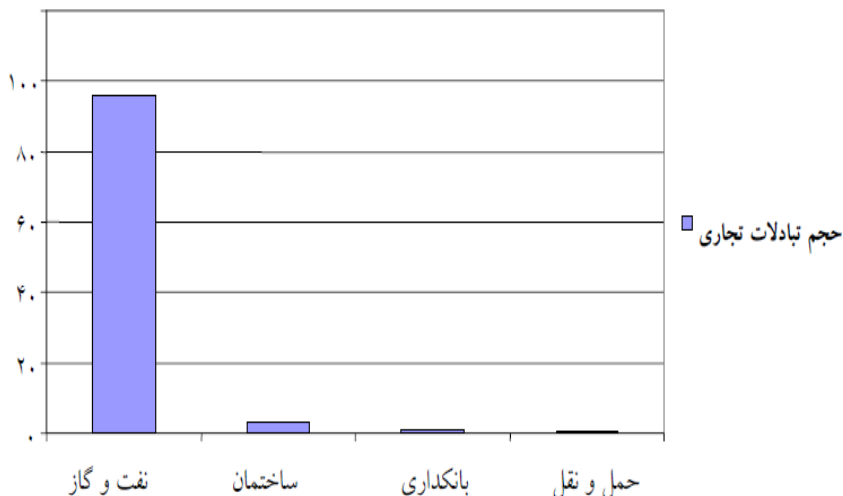
۱. لازم به ذکر است «هوچین تائو» رئیس جمهوری چین طی سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۹ به عربستان سعودی و برخی کشورهای عرب منطقه سفر کرد و در حال حاضر نیز عربستان بزرگترین شریک تجاری چین در غرب آسیا محسوب می‌شود.

افزون بر این، رأی مثبت چین به قطعنامه‌های پیشنهادی آمریکا علیه برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران طی سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ به همراه اظهارات آشکار برخی از مقامات چینی، بیانگر این نکته است که روابط تهران و پکن با وجود افزایش مناسبات تجاری و اقتصادی همچنان از پیوندها و مولفه‌های پایدار راهبردی بی‌بهره مانده است. یکی از مسائل مهم دیپلماتیک برای رهبران نسل چهارم چین در حوزه مناطق غربی، تضمین ثبات و امنیت انرژی است. به عبارت بهتر امنیت انرژی در شرایط موجود، یکی از چالش‌های راهبردی فراروی جمهوری خلق چین به شمار می‌رود و تأمین و تضمین امنیت انرژی به یکی از اهداف راهبردی این کشور در عرصه بین‌المللی مبدل شده است.

اهمیت مقوله انرژی در کشور چین به میزانی است که هرگونه اختلال در جریان انرژی می‌تواند با ایجاد مشکلات جدی در مسیر توسعه اقتصادی چین، توأم شود و بر امنیت ملی این کشور تأثیرات منفی عمیقی بر جا گذارد. مجموعه این عوامل تا کنون نیز منجر شده است تا چین ضمن به کارگیری دیپلماسی فعال برای برقراری اتصالات زیربنایی با کشورهای دارنده انرژی در منطقه، شرایط لازم برای حضور شرکت‌های نفتی چینی را در سرمایه‌گذاری و توسعه میادین نفتی منطقه فراهم آورد. از جمله مهم‌ترین همکاری‌های ایران و چین برای تأمین امنیت انرژی طی سال‌های اخیر می‌توان به امضای قرارداد دو کشور در خصوص گسترش میادین نفتی «یادآوران» و امضای قراردادهای میدان گازی «پارس جنوبی»، «پارس شمالی» و «آزادگان شمالی» اشاره کرد.

نمودار ذیل حجم سرمایه‌گذاری‌های چین را در ایران طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ به تفکیک چهار حوزه نفت و گاز، ساختمان (سد و نیروگاه)، بانکداری و حمل و نقل، نشان می‌دهد: (ارقام به درصد است).

نمودار شماره ۱: حجم سرمایه‌گذاری‌های چین را در ایران طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷



Source: www.aie.org/iraninteractive, 2008.

مجموع مواردی که بدان اشاره شد موید این نکته است که هر چند ایران و چین منافع مشترکی در راستای تأمین امنیت ملی دارند، اما می‌توانند در آینده وارد حوزه‌ای از همکاری‌های مشترک شوند. با این وجود به نظر می‌رسد دامنه همکاری‌های مذکور محدود به مسائل اقتصادی و به ویژه تامین بخشی از انرژی مورد نیاز چین از سوی ایران است و در نهایت نیز روابط راهبردی آمریکا با چین، حدود و ثغور این قبیل همکاری‌ها را مشخص خواهد کرد.

۲-۲-۲- جایگاه آمریکا در راهبرد امنیت بین‌المللی چین

از نظر اکثر تحلیلگران چینی، ایالات متحده آمریکا عمده‌ترین بازیگر سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود و به واسطه جایگاه قدرت و نقشی که برای خود به عنوان هژمون جهانی قائل است، در بیشتر مسائل بین‌المللی درگیر است. از سوی

دیگر آمریکا با وجود روشن نبودن وضعیت نهایی نظام بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی و نظام دو قطبی، همواره درصدد بوده است تا نقش برجسته‌ای را به عنوان قدرت برتر نظام بین‌الملل ایفا کند و در تمام مسائل جهانی مداخله کند. از این منظر آمریکا خود را قدرتی آسیایی نیز می‌پندارد و با حضور نظامی، اقتصادی و سیاسی فعال می‌کوشد تا عمده‌ترین قدرت در عرصه آسیا باشد (سجاد پور، ۱۳۸۶: ۲۴۰). در همین حال، خاورمیانه به عنوان منطقه‌ای نفت‌خیز در هژمونی آمریکا از جایگاه به مراتب ممتازتری برخوردار است و رهبران آمریکا تمرکز بر مسائل خاورمیانه را طی نیم قرن گذشته همواره در اولویت‌های خود دانسته‌اند.

بدین ترتیب آمریکا همواره به تحرکات قدرت‌ها و کشورهای دیگر در این منطقه حساسیت نشان داده و اجازه نداده است تا کشورهای دیگر به وزن و جایگاه واشنگتن در منطقه خدشه وارد سازند. مجموعه مواردی که به آن اشاره شد در رفتار امنیتی متقابل چین و آمریکا در منطقه خلیج فارس نیز اثراتی را بر جای گذاشته و حدود تحرکات طرفین را در منطقه دست‌کم تا یک دهه آینده مشخص کرده است. افزون بر این میزان تعاملات و ادغام اقتصادی آمریکا و چین به گونه‌ای است که چین می‌کوشد تا حد امکان از ایجاد اصطکاک‌های سیاسی با آمریکا بپرهیزد؛ ضمن آنکه فرهنگ استراتژیک چین نیز به طور سنتی پرهیز از برخورد را همواره توصیه می‌کند (سجاد پور، ۱۳۸۶: ۲۴۵).

به عنوان مصادیق آشکار از تأثیر الزامات هژمونی آمریکا در منطقه خلیج فارس بر سیاست خارجی جمهوری خلق چین در این منطقه می‌توان به شواهد متعددی از جمله مواضع چین در جنگ اول و دوم خلیج فارس علیه عراق در دهه ۱۹۹۰ و همچنین به مواضع این کشور در حمایت از قطعنامه‌های پیشنهادی آمریکا علیه برنامه هسته‌ای ایران اشاره کرد. هر چند بر اساس اظهارات رهبران چین در قبال رویدادهای مذکور به نظر می‌رسد آنان در ابتدای امر، تمایل چندانی به حمایت از مواضع آمریکا نداشته‌اند، اما بدیهی است که الزامات حاصل از روابط چین و آمریکا

آنان را ناگزیر به همراهی از سیاست‌های این کشور در قبال ایران و عراق کرده است. در این راستا پکن در جریان جنگ نخست خلیج فارس به هر ۱۰ قطعنامه‌ای که از سوی سازمان ملل و با حمایت آمریکا در خصوص اعمال تحریم‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی علیه عراق صادر شد، رأی مثبت داد و با رأی ممتنع به قطعنامه ۶۷۸ برای استفاده از زور برای خروج عراق از کویت، در عمل این اقدام را مورد تأیید قرار داد. به باور برخی از تحلیل‌گران نظیر ریپرت بنویک^۱ و پاول وینگروف^۲ همراهی چین با آمریکا در این روند نه فقط موید این نکته بود که از نظر رهبران پکن ایالات متحده آمریکا قدرت برتر نظام بین‌الملل محسوب می‌شود، بلکه همچنین نشان دهنده این موضوع به شمار می‌رفت که رهبران چین به این جمع‌بندی رسیده‌اند که تا رسیدن به سطح توانمندی رقابت با آمریکا همچنان فاصله زیادی دارند (Benewiek & Wingrov, 1995: 238). افزون بر این، در حمله نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ نیز هر چند چین به استناد یکی از اصول پنجگانه همزیستی مسالمت‌آمیز یعنی عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر و لزوم احترام به حاکمیت کشورها، از مشارکت مستقیم و همراهی با آمریکا خودداری کرد، اما با حمایت نکردن از فشارهای فرانسه و آلمان بر ایالات متحده در عمل همراهی تلویحی خود را از سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا بار دیگر به نمایش گذاشت (Roy, 2003: 60-61).

در مجموع می‌توان گفت تصمیم‌سازان چینی به صورت روزافزون به این نتیجه رسیده‌اند که مواجهه‌جویی و اظهار نارضایتی نسبت به هژمونی ایالات متحده آمریکا، موجبات اتخاذ سیاست‌های خصمانه آمریکا را در قبال چین فراهم می‌کند و این موضوع برای چین دارای پیامدهای نامطلوب امنیتی است. از این منظر آنچه‌آنچنان

1. Report Benewiek

2. Paul Wingrov

که برخی کارشناسان چینی نظیر یان زئوتونگ^۱ نیز اذعان می‌کنند: «اجتناب چین از درگیری نظامی با ایالات متحده آمریکا، موجب فراهم شدن منافع امنیتی و راهبردی بلندمدت چین می‌شود» یا همان طور که متخصصانی نظیر رابرت ساتر^۲ و ژانگ بائوهی^۳ در آثار خود اشاره می‌کنند: رهبران چین در آغاز قرن ۲۱ به این نتیجه رسیده‌اند که اگر خواهان افزایش قدرت در نظام بین‌الملل هستند، نخست باید روابط خود با آمریکا را عاری از تنش سازند (Baohu, 2004:101-103).

۳. یافته‌های تحقیق

۳-۱- ایران در مناسبات راهبردی واشنگتن و پکن

آنچنان که گفته شد، جایگاه ایران در مناسبات راهبردی دو کشور آمریکا و چین از یک منظر مستلزم فهم مقولهٔ هژمونی و نظریهٔ ثبات هژمونیک است. در این راستا سند راهبرد امنیت ملی آمریکا که در سال ۲۰۰۶ منتشر شده است، تصریح می‌کند: اکثر انرژی اقتصاد جهان از سوخت‌های فسیلی به ویژه ذخایر نفتی است. هر چند ایالات متحده آمریکا سومین تولیدکننده بزرگ نفت در جهان است. اما برای تأمین بیش از ۵۰ درصد از نیازهای سوختی خود متکی به منابع بین‌المللی است و از آنجایی که فقط برخی کشورهای معدود نفت جهان را تأمین می‌کنند وابستگی جهان به این تأمین‌کنندگان اندک، نه مسئولانه و نه پایدار خواهد بود (U.S National Security Strategy, 2006: 28).

این سند همچنین در بخشی دیگر با برشمردن ضرورت همکاری کشورهای جهان با آمریکا ضمن تصریح به این نکته که رهبران جمهوری خلق چین نیز باید مانند «سهمدار مسئول، به تعهدات خود پایبند باشند و با آمریکا در پیشبرد نظام بین‌المللی

1. Yang Xuotong

2. Robert Sutter

3. Zhang Baohui

که تاکنون موجب موفقیت آنان شده است، همکاری کنند» (U.S National Security Strategy, 2006: 41). به رهبران این کشور هشدار می‌دهد: «رهبران چین باید بدانند، اگر بخواهند همچنان به روش‌های فکری و عملی سنتی خود متوسل شوند و تصور کنند که می‌توانند منابع انرژی سراسر جهان را «در اختیار گرفته»^۱ و یا به حمایت از کشورهای نفت خیز بدون توجه به سوءحاکمیت داخلی یا بدرفتاری خارجی رژیم‌های آنها پردازند، نخواهند توانست در این مسیر صلح آمیز باقی بمانند» (Ibid:41-42).

مطابق این نگرش، ملاحظه می‌شود که ذخایر منطقه خلیج فارس به عنوان عاملی که می‌تواند در صورت عدم کنترل به یکی از نقاط آسیب‌پذیر آمریکا تبدیل شود، در کانون استراتژی امنیت ملی و راهبرد «تفوق» این کشور قرار دارد. افزون بر این با توجه به این نکته که ایالات متحده به عنوان کشوری که درصدد کسب و تداوم تفوق در عرصه جهانی است، هر گونه آسیب‌پذیری را خدشه بر اصل تفوق خود می‌داند. بنابراین تلاش برای «آسیب‌ناپذیری»^۲ و «امنیت غیرمشروط»^۳ را می‌توان از ارکان مهم راهبرد امنیت ملی آمریکا ارزیابی کرد. از این منظر، آنچه‌آنچه که فحواى سند راهبرد امنیت ملی آمریکا نشان می‌دهد، ایالات متحده به عنوان هژمون جهانی، حساسیت قابل توجهی را دست‌کم طی یک تا دو دهه آینده در ارتباط با مناطق نفت‌خیز جهان و از جمله کشورهای حاشیه خلیج فارس و ایران نشان خواهد داد؛^۴

1. lock up

2. Invulnerability

3. Unconditional Security

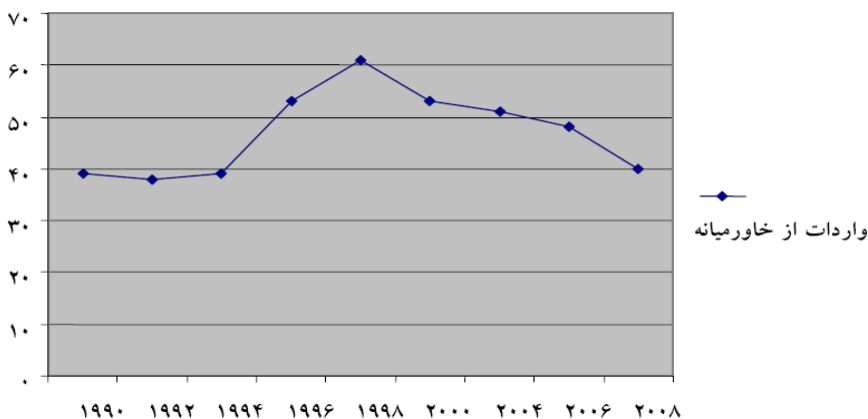
۴. در این ارتباط سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در بخش نتیجه‌گیری چنین عنوان می‌کند: چالش‌های فراروی آمریکا، چالش‌هایی بزرگ هستند، اما آمریکا از توان زیادی برای مواجهه با این چالش‌ها برخوردار است. عصر ما مستلزم یک راهبرد امنیت ملی بلندپروازانه است، اما راهبرد امنیت ملی ما با نگاهی آرمان‌گرایانه به اهداف و نگاه واقع‌بینانه به ابزارها تدوین شده است. آمریکا بر خلاف گذشته اکنون نمی‌تواند با عقب نشینی از جهان، به صلح، امنیت و رفاه دست یابد. آمریکا باید در عمل و در نظر، به پیشگامی دست یابد. ما می‌خواهیم با این ذهنیت پیشگام جهان باشیم و این میراثی است که ما آن را برای آیندگان باقی خواهیم گذاشت (U.S National Security Strategy, 2006: 49).

و بدیهی است که ذخایر نفت و گاز منطقه، نسبت به سایر متغیرهای دخیل در سیاست خارجی آمریکا همچنان نقش تعیین کننده‌ای را پیدا کنند.

از سوی دیگر، آنچنان که در سطور پیشین نیز اشاره شد چین با وجود آنکه نمی‌تواند از منابع انرژی منطقه خلیج فارس صرف نظر کند، اما ناگزیر است برای تأمین امنیت انرژی در این منطقه که تحت نفوذ و کنترل آمریکا است، به نحوی خود را با سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در منطقه همراه کند. مجموع این شرایط موجب شده است تا مقامات چین نیز با فهم اهمیت منطقه خلیج فارس و خاورمیانه در سیاست‌های جهانی آمریکا به ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر به تدریج از وابستگی خود به منابع انرژی منطقه کاسته و بخش قابل توجهی از نیازهای نفتی خود را از مناطقی نظیر آفریقا و کشورهای آمریکای لاتین برآورده سازند و میزان این وابستگی را که حتی به حدود ۶۰ درصد در سال‌های اخیر رسیده بود طی یک دهه به حدود ۴۰ درصد کاهش دهند (China Daily: 17/1/2008).

نمودار ذیل که بر اساس مستندات اداره اطلاعات انرژی آمریکا و داده‌های شرکت بریتش پترولیوم ترسیم شده است، روند رو به کاهش وابستگی چین به منابع نفتی خاورمیانه را طی سال‌های اخیر نشان می‌دهد:

نمودار شماره ۲: روند واردات نفتی چین از خاورمیانه ۱۹۹۰-۲۰۰۸



در همین حال، مقامات آمریکایی از جمله رابرت زولیک مسئول نخستین دور گفتگوهای راهبردی آمریکا و چین بارها به صورت رسمی به مقامات چین هشدار داده‌اند که اگر در پی توافق بر سر انرژی با کشورهایی نظیر ایران برآیند، تعارض بیشتری میان دو کشور رخ خواهد داد (Hui, 2005: 10). بر این اساس، چین تاکنون بارها توافقی‌های خود با ایران را تحت فشار سنگین مقامات آمریکایی و الزامات هژمونی آمریکا در منطقه و جهان^۱ به حالت تعلیق درآورده است که از آن میان می‌توان به توقف نسبی همکاری‌های نزدیک هسته‌ای و موشکی با ایران از سال ۱۹۹۷ اشاره کرد. مقامات چین همچنین با ایجاد محدودیت‌های بانکی برای ایران به صراحت اعلام داشته‌اند که: ادامه همکاری‌های اقتصادی ایران و چین منوط به

۱. لازم به ذکر است روابط گسترده آمریکا با رقبای چین نظیر تایوان و ژاپن که از الزامات هژمونی جهانی ایالات متحده محسوب می‌شود، از جمله عواملی است که چین را در بسیاری از موارد ناگزیر به همراهی با سیاست‌های آمریکا می‌کند.

این است که ایران مشکلاتش را با آمریکا حل کند (اظهارات سفیر چین در تهران، روزنامه کارگزاران: ۱۳ بهمن ۱۳۸۶).

۳-۲- اشتراکات آمریکا و چین در مقولات امنیت بین‌المللی

مجموعه مطالبی که در مورد مقوله ثبات هژمونیک گفته شد، در مجموع بیانگر این نکته است که مواضع و تفکرات رهبران آمریکا در امنیت بین‌المللی چین از جایگاه مهمی برخوردار است و چین به جز در مواردی که به صورت مستقیم به حاکمیت ملی خود مربوط می‌شود، تطابق نسبی با آمریکا در مسائل مربوط به امنیت بین‌المللی را برگزیده است. برای مثال چین در راستای تطابق با نظام بین‌الملل طی سال‌های اخیر مواضع خود را در حمایت آشکار از کره شمالی تعدیل کرده است و به رهبران پیونگ یانگ اجازه نداده است تا از روابط با این کشور به عنوان ابزاری برای موازنه روابط با آمریکا استفاده کنند. از سوی دیگر چین پس از جنگ سرد به شدت می‌کوشد تا برای دستیابی به منافع ملی به طرف نهادهای بین‌المللی، قوانین و مقررات و هنجارهای بین‌المللی روی آورد. در همین ارتباط چین همکاری‌های خود را با اعضای شورای امنیت افزایش داده است و ضمن عدم وتوی مصوبات این شورا حتی در بیشتر موارد از صدور آرای ممتنع نیز که پیش از این آن را نشانه‌ای از عدم مداخله در امور داخلی و احترام به حاکمیت دیگر کشورها می‌دانست، خودداری می‌کند.

(Medeiros & Fravel, 2003: 22-27). چین در سال‌های اخیر به موافقت‌نامه

های بین‌المللی منع عملیات تروریستی پیوسته است و از آغاز دهه ۱۹۹۰ تاکنون به امضای بسیاری از قراردادها و پیمان‌های مربوط به عدم گسترش و کنترل تسلیحات

از جمله «پیمان منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای»^۱ و «کنوانسیون تسلیحات شیمیایی»^۲ اقدام نموده و در عین حال به رژیم کنترل فناوری‌های موشکی نیز وفادار مانده است (Medeiros & Fravel, 2003: 22-27). افزون بر این چین در راستای راهبرد تطابق، حمایت خود را برای مقابله با تروریسم و همراهی با ایالات متحده آمریکا در این زمینه اعلام داشته است و با وجود آنکه بخش قابل توجهی از سیاست مبارزه با تروریسم در دولت پکن به منظور سرکوب مخالفان داخلی به ویژه در مناطق ترکستان شرقی و تبت صورت می‌پذیرد، اما واقعیت آن است که با وجود همه اختلاف‌ها، رویکردهای آمریکا و چین نیز در تعریف مصادیق تروریسم به تدریج در حال نزدیک شدن به یکدیگر است.

۳-۳- افتراقات آمریکا و چین در موضوع ایران و راهبرد امنیت بین‌المللی

جمهوری خلق چین به عنوان کشوری که به تازگی از چند دهه انزوای بین‌المللی خارج شده است به گونه‌ای محتاطانه می‌کوشد نقش منطقه‌ای و بین‌المللی متناسب با جایگاه خویش را در نظام بین‌الملل بیابد و بدین ترتیب خاطرات ناخوشایند قرن‌های اخیر را که منجر به انزوا و کاهش مداوم نقش چین در سیاست‌های بین‌المللی بود به فراموشی سپارد. از این منظر به نظر می‌رسد چین و ایران تجارب تاریخی مشابهی را پس از فروپاشی امپراتوری و سلسله‌های پادشاهی پیشینه‌دار پشت سر گذاشته‌اند. فزون بر این نگرانی رهبران دو کشور ایران و چین از قدرت‌های خارجی که می‌کوشند آنان را از داشتن جایگاه ویژه بین‌المللی محروم سازند _ با وجود آنکه در حال حاضر واکنش و رویکردهای دو کشور در قبال مسائل جهانی به میزان قابل توجهی متفاوت است _ از دیگر اشتراکاتی است که

1. Non-Proliferation Treaty (NPT)

2. Chemical Weapons Convention

چین و ایران را با یکدیگر در یک چارچوب قرار می‌دهد. اکثر رهبران چین و ایران بر این باورند که نظام فعلی حاکم بر جهان که بر پایه سلطه قدرت‌های غربی به رهبری آمریکا قرار دارد، غیرمنصفانه است و نظام موجود جهانی نمی‌تواند و نباید بر این اساس به حاکمیت خود ادامه بدهد. در این راستا رهبران چین با تأکید بر اصولی نظیر پابندی به استقلال، مخالفت با برتری جویی، تلاش برای ایجاد صلح جهانی، وفاداری به اصول پنجگانه همزیستی مسالمت‌آمیز می‌کوشند تا از هر فرصتی برای بیان آرمان‌های خود درباره نظم مطلوب جهانی استفاده کنند (Zu Yihuang, 2005:52-72).

مجموعه مواردی مذکور موید این نکته است که نگاه متفاوت چین و آمریکا به مسائل بین‌المللی به همراه برخی اشتراکات ایران و چین دست‌کم از منظر نظری می‌تواند موجب بروز پاره‌ای از افتراقات بین رهبران پکن و واشنگتن نحوه مواجهه با موضوع ایران باشد. در این میان به نظر می‌رسد حضور مشترک ایران و چین در یک پیمان مشترک با وجود فقدان حق رأی ایران در سازمان شانگهای، می‌تواند به صورت بالقوه زمینه‌ای مناسب و سازنده برای گسترش روابط دو کشور تلقی شود و حتی جمهوری خلق چین می‌تواند از وجود ایران به عنوان برگ برنده در برابر سیاست‌های آمریکا در قبال تایوان بهره‌برداری کند. افزون بر پذیرش احتمالی ایران به عنوان عضو دائم سازمان شانگهای در شرایطی که ایران دارای منابع قابل توجه نفت و گاز است، می‌تواند بر میزان کارآیی و نقش تعیین‌کننده سازمان شانگهای و ارتقای توسعه کشورهای عضو این سازمان بیافزاید و امنیت چین را در نظام بین‌الملل ارتقا دهد (کوندای، ۱۳۸۶: ۳۷۱). از سوی دیگر همان‌طور که اشاره شد یکی از مسائل مهم دیپلماتیک برای رهبران چین تضمین ثبات و امنیت انرژی است و امنیت انرژی در شرایط موجود، یکی از چالش‌های راهبردی فراروی جمهوری خلق چین است. در چنین شرایطی، بدیهی است که ایران به عنوان کشوری که دست‌کم ۱۰ درصد نفت و ۱۶ تا ۱۷ درصد ذخایر گازی دنیا را دارد، می‌تواند به

صورت بالقوه پس از عربستان سعودی نقش مهمی در تأمین امنیت انرژی برای چین داشته باشد. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که ملاحظاتی نظیر علایق تجاری، تأمین امنیت انرژی و ملاحظات ژئوپولیتیک برای گسترش نفوذ در منطقه جنوب غربی آسیا از مهمترین مسائلی است که می‌تواند موجب افتراق آمریکا و چین در موضوع ایران شود.

۴. تجزیه و تحلیل

با وجود تناقض و تعارض‌هایی که در روابط راهبردی آمریکا و چین به ویژه بر سر شیوه مدیریت مسائل جهانی وجود دارد، به نظر می‌رسد رهبران دو کشور در فرایندی که می‌توان آغاز رسمی آن را پایان جنگ سرد دانست، توانسته‌اند به نوعی توافق راهبردی دست یابند. به عبارت بهتر به نظر می‌رسد که رهبران چین در غیاب اتحاد شوروی، به تدریج با کنار نهادن اندیشه‌ی رهبری کانون‌های مخالف وضع موجود و به چالش کشیدن قدرت هژمونیک آمریکا (See: Yusefzad, 1997: 62) در پی جلب نظر مثبت ایالات متحده برآمده‌اند و یا دست‌کم ایجاد نوعی «موزانه نرم»^۱ (نک: متقی، ۱۳۷۸: ۱۷) در برابر آمریکا برآمده‌اند. ناگزیر این واقعیت را که آمریکا در حال حاضر قدرت برتر نظام بین‌الملل محسوب می‌شود پذیرفته‌اند (Benewiek & Wingrov, 1995: 238). در این راستا پکن در دوره بوش پدر به هر ۱۰ قطعنامه که با حمایت آمریکا از سوی سازمان ملل متحد در مورد اتخاذ تحریم‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی علیه عراق صادر شد، رأی مثبت داد و در برابر قطعنامه ۶۷۸ نیز که بر استفاده از زور برای خروج عراق از کویت تأکید داشت، با رأی ممتنع حمایت تلویحی خود را از سیاست‌های آمریکا اعلام کرد. همزمان با روی کار آمدن حزب دموکرات و آغاز ریاست جمهوری بیل کلینتون در

آمریکا برقراری گفتگوهای راهبردی بین پکن و واشنگتن به یکی از کلیدی‌ترین اجزای سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بدل شد و طی آن تصمیم‌سازان سیاست خارجی دولت وقت آمریکا، با طراحی سیاستی جدیدی تحت عنوان «درگیرسازی جامع»^۱ کوشیدند ایجاد زمینه برای گفتگوها بین رهبران و مقامات ارشد دو کشور را در دستور کار قرار دهند.

در این راستا و پس از انجام مذاکرات و تماس‌های سطح بالا بین مقامات عالی‌رتبه دو کشور، جیانگ‌زمین و بیل کلینتون ضمن دیدار با یکدیگر در واشنگتن و پکن طی سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ تمایل خود را برای «شراکت سازنده راهبردی»^۲ در قرن ۲۱ میلادی اعلام داشتند که اگرچه این تشریک مساعی در درجه‌ای پایین‌تر از «اتحاد»^۳ قرار می‌گرفت. اما در عین حال روابط دو کشور را دست‌کم به دور از «رقابت»^۴ تعریف می‌کرد و نیز امکان «رویارویی»^۵ و «منازعه»^۶ را بین دو کشور چین و آمریکا منتفی می‌ساخت (Harding, 1999: 21). افزون بر این، بر اساس این مفهوم منافع دو کشور بلند مدت و بنیادین متصور می‌شود و تحت هر شرایطی بر اختلافات دو کشور ارجحیت پیدا می‌کند. این مفهوم همچنین بر این نکته دلالت دارد که دو کشور برای پیشبرد اهداف مشترک و محدود کردن اختلافات با یکدیگر در زمینه تقویت و توسعه صلح جهانی همکاری خواهند کرد (Harding, 1999: 8). با روی کار آمدن دولت جمهوری خواه جرج دبلیو بوش هر چند وی در ابتدا و طی مبارزات انتخاباتی انتقادات زیادی را نسبت به سیاست‌های کلینتون در قبال

-
1. Comprehensive Engagement
 2. Constructive Strategic Partnership
 3. Alliance
 4. Rivalry
 5. Confrontation
 6. Contestation

چین مطرح ساخت^۱ و روابط دو کشور را به مثابه «رقابت استراتژیک» و نه «شراکت استراتژیک» تعبیر کرد (Xinhua News Agency, May 25, 1999). اما فرایند همکاری‌های دو کشور در دوره تصدی وی نیز همچنان با روند صعودی تداوم یافت. در این راستا آمریکا و چین پس از توافق مشترک روسای جمهوری دو کشور در حاشیه اجلاس سران سازمان «همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوس آرام» که در سال ۲۰۰۴ در شیلی برگزار شد، نخستین دور از «گفتگوهای راهبردی»^۲ را در سال ۲۰۰۵ با هدف مدیریت تعارض و تسهیل مسیر پیشرفت روابط راهبردی دو کشور در تمامی سطوح در پکن آغاز کردند و در جریان این گفتگوها خواستار توسعه باثبات، سالم و درازمدت روابط راهبردی چین و آمریکا شدند (US State Department Report, 4/8/2005). بر اساس این مذاکرات که در واقع به پیشنهاد هوجین تائو ریاست جمهوری چین تدارک دیده شد، افزون بر بحث تایوان، مباحثی نظیر امنیت انرژی، تروریسم، مسائل تجاری و اقتصادی نیز مورد بحث و تبادل نظر مقامات ارشد چین و آمریکا قرار گرفت و بر اساس گزارش‌های موجود طی این مذاکرات که تاکنون شش دور از آن انجام شده است، طرفین توانستند به توافق‌های مهم و سودمندی در ارتباط با مسائل مورد اختلاف دست پیدا کنند

(Xinhua News Agency, 16/12/ 2008). آنچه‌ان که رابرت زولیک^۳ معاون وقت وزیر خارجه آمریکا و طرف آمریکایی نخستین دور گفتگوهای راهبردی دو کشور، تصریح کرده است: بحث و تبادل نظر با مقام‌های چین موجب شناخت

۱. جرج بوش در این ارتباط تصریح کرد: چین یک شریک استراتژیک محسوب نمی‌شود بلکه رقیبی به شمار می‌رود که در بسیاری از ارزش‌ها با ایالات متحد سهیم نیست.... ایالات متحده هر گونه تلاش برای تهدید متحدان و دوستان این کشور را در شرق، غیر قابل تحمل ارزیابی می‌کند (Xinhua News Agency, 25/5/ 1999).

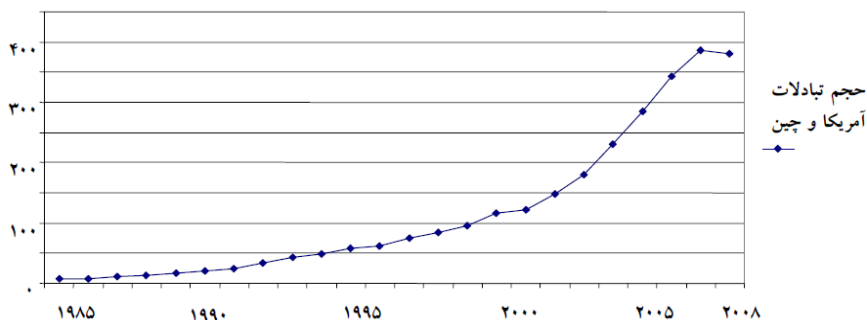
2. Strategic Dialogues

3. Robert Zoellick

بیشتر چین و آمریکا از یکدیگر می‌شود و این موضوع به بهبود مدیریت بر مناسبات در آینده کمک خواهد کرد (Zoellick, 2005:1).

بدین ترتیب می‌توان آینده روابط چین و آمریکا را آنچنان که هنری کسینجر وزیر خارجه اسبق آمریکا نیز عنوان می‌کند روابطی مبتنی بر «همزیستی سازنده»^۱ دانست (Xinhua, 10/7/2008). به ویژه که مطابق آخرین اظهارات مقامات ارشد آمریکا نظیر باراک اوباما، رئیس جمهوری ایالات متحده: «روابط چین و آمریکا مناسبات قرن ۲۱ را شکل خواهد داد و از این رو مهم‌تر از روابط هر دو کشور دیگر در سطح جهان است» (AP, 27/7/2009). بنابراین می‌توان ملاحظه کرد که تکوین روابط ویژه بین چین و آمریکا، رابطه چینی‌ها با دیگر کشورها و از جمله رابطه با ایران را تحت الشعاع قرار خواهد داد. نمودار ذیل روند افزایش مبادلات تجاری دو کشور را از سال ۱۹۸۵ نشان می‌دهد: (ارقام به میلیارد دلار است).

نمودار شماره ۳: روند مبادلات تجاری چین و آمریکا ۱۹۸۵-۲۰۰۸



Source: U.S. Census Bureau Report, 2009

۵- نتیجه گیری

مطابق آنچه در بخش‌های سه‌گانه این نوشتار در مورد نگرش امنیت بین‌المللی آمریکا، نگرش امنیت بین‌المللی چین و جایگاه ایران در این چارچوب مورد بررسی قرار گرفت در واقع کوشیده شد تا توامان به پرسش‌هایی نظیر اینکه آمریکا جایگاه ایران را در نظام بین‌الملل چگونه ارزیابی می‌کند؛ چین چگونه به ایران به عنوان مسئله‌ای بین‌المللی می‌نگرد و سرانجام این پرسش که ایران در روابط راهبردی چین و آمریکا از چه جایگاهی برخوردار است، پاسخ داده شود و بر مبنای این پرسش‌ها، فرضیه اصلی مقاله به آزمون گذاشته شود. مطابق این نوشتار نشان داده شد که در مثلث فرضی آمریکا، چین و ایران، پکن روابط با آمریکا و همراهی در عین تعدیل و ایجاد موازنه نرم با واشنگتن را مبنای نگرش استراتژیک و رفتار امنیتی خود در رابطه با ایران قرار داده است. افزون بر این آنچنان که در مقاله نشان داده شد، چین با وجود همه مخالفت‌هایی که با سامانه و نظام توزیع نامطلوب و ناعادلانه جهانی در سیاست‌های اعلامی خود بیان می‌دارد، در حوزه سیاست‌های اعمالی، همراهی استراتژیک با آمریکا را در دو دهه‌ای که از پایان جنگ سرد می‌گذرد در دستور کار خود قرار داده است. حجم مبادلات اقتصادی، همکاری‌ها و گفتگوهای استراتژیک بین آمریکا و چین و همچنین رفتار چین در موضوعات مربوط به امنیت بین‌المللی به طور عام و در شورای امنیت سازمان ملل متحد به طور خاص موید این نظر است که چین در روابط با ایران، همواره به نقش متغیر آمریکا نظر دوخته است و از رهگذر هماهنگی با هژمونی آمریکا، برای برآمدن جهانی خود، در ابعاد استراتژیک محدودیت‌هایی برای توسعه روابط دو جانبه با تهران مد نظر قرار داده است. بر این اساس، با توجه به ابعاد ساختاری و استراتژیک تعاملات آمریکا و چین، به نظر می‌رسد که پکن روابط با ایران را به حوزه‌های اقتصادی و انرژی در کنار برخی همکاری‌ها در حوزه‌های فرهنگی و تمدنی محدود کرده است و از

کارت ایران در سازمان شانگهای برای مناسبات مربوط به تایوان بهره برداری نموده و به عنوان همراه محتاط آمریکا ضمن ایجاد برخی از تعدیل‌ها در رفتار واشنگتن با ایران، در مجموع به موازات و در سایه سیاست‌های هژمونیک واشنگتن عمل می‌کند. از این منظر بدیهی است در تحلیل روابط پکن و تهران نیز نمی‌توان تأثیر عنصر برجسته روابط پکن با واشنگتن را نادیده گرفت و در نتیجه با توجه به همراهی چین با آمریکا در صدور قطعنامه‌های متعدد علیه برنامه هسته‌ای ایران، نمی‌توان متصور شد که همکاری‌های ایران و چین از حدود و ثغور مشخصی فراتر روند. به بیان بهتر با در نظر گرفتن سایه سنگین آمریکا بر روابط ایران و چین طی یک تا دو دهه آینده، دو کشور ایران و چین فقط می‌توانند به برخی همکاری‌های فرهنگی و هماهنگی‌های محدود اقتصادی در حوزه انرژی و صادرات برخی کالاهای مصرفی از چین به ایران اکتفا کنند.

۶- قدردانی

نویسندگان مقاله، از دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه و معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود به واسطه حمایت برای انجام این پژوهش کمال قدردانی و تشکر را دارند.

منابع

۱. سجادیپور، محمدکاظم (۱۳۸۶). «هژمونی و مقاومت»، **همشهری دیپلماتیک**، سال دوم، شماره ۲۳، نیمه اسفند.
۲. شریعتی نیا، محسن، (۱۳۸۸). «ایران و چین: روابط سه جانبه»، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، گزارش شماره ۲۹۶، آبان.
۳. عزتی، عزت اله و یزدان پناه درو، کیومرث (۱۳۸۶). «تحلیلی بر ژئوپلیتیک پیمان اقتصادی - امنیتی شانگهای ...» فصلنامه ژئوپلیتیک - سال سوم، شماره سوم.
۴. غفاری، مسعود و شریعتی، شهروز (۱۳۸۷). «امکان‌سنجی گسترش روابط راهبردی ایران و چین از منظر نظریات اتحاد و همگرایی»، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، سال چهارم، شماره اول.
۵. کوندای، نویدیتا (۱۳۸۶). «نگرش روسیه به سازمان همکاری‌های شانگهای» **مجموعه مقالات چهاردهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۶. متقی، ابراهیم، (۱۳۸۷)، «ژئوپلیتیک تعادل و موازنه نرم» مطالعه موردی خاورمیانه در بین سال‌های ۲۰۰۱ - ۲۰۰۹ " فصلنامه بین‌المللی فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک ، سال چهارم، شماره اول.
7. -----"US-China Business Council Report, 2010", available at: http://www.uschina.org/statistics/fdi_cumulative.html
8. -----"China attracts \$853b FDI in three decades" available at: www.chinadaily.com.cn/business/2009-10/03/content_8762685.html
9. Benewiek, Report & Paul Wingrov (1995), *China in the 1990's*, London:Macmillian.
10. Bromley Simon (2005), "the United States and the Control of World Oil", in *Government and Opposition*, Blackwell Publishing.
11. China's Forex Reserves May Exceed US\$2.4 Trln In 2009: Report, Available at:www.chinaknowledge.com/Newsires/News_Detail.aspx?type=1&NewsID=30342

12. Garver, John (2007), *China and Iran: Ancient Partners in a Post-Imperial World*, Washington: University of Washington Press.
13. Hao, Yufan and Lin Su (2005), *China's Foreign Policy Making*, Ashgate Publishing.
14. Harding, Harry (1999) "The Uncertain Future of US-China Relations", *Asia Pacific Review*, Vol.6. No.1
15. Hui Tian(2005), "China Has No Intention to Control Oil Sources", Translated By Dingli Shen, **Oriental Morning Post**, September.
16. IMF Report (2010), Data Template on International Reserves and Foreign Currency Liquidity available at www.imf.org/external/np/sta/ir/colist.htm
17. Roy, Denny (2003), "China's Reaction to American Predominance", *Survival*, Vol. 45, No.3, Autumn
18. Medeiros Evan and Taylor Frave,(2003) "China's New Diplomacy", *Foreign Affairs*, Volume 82 . Number 6.
19. Shanghai Daily: 16/5/2008
20. Wang Jin, Wang Honggang, (2007) "The Iran Nuclear Issue In Sino-U.S. Relations", *Contemporary International Relations*, Volume 17 .Number 5. Available At: [www. c.wanfangdata.com.cn/periodical-xdggjx-e.aspx](http://www.c.wanfangdata.com.cn/periodical-xdggjx-e.aspx).
21. Yusefizad, Saied (1997), *Sino-Iranian Relations (1979-1992): Surviving in the International System*, A Thesis Submitted to the Faculty of the Graduated School of The University of Louisville, Department Of Political Science.
22. Zhang, Baohui (2004) "American Hegemony And China's U.S. Policy", *Asian Perspective*, Volume 28 .Number 3.
23. Zhao Chunzhe, China Is World's Biggest Exporter In 2009. Available At http://www.chinadaily.com.cn/china/2010-01/08/content_9289244.html
24. Zhao, Qizheng (2006), *America and Americans through Chinese Eyes*, Beijing: China International Press.